

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم

بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

تیمورشاه تیموری
المان – شهرک زیزن
چارم اکتوبر ۲۰۱۳

یکی دیگر از خاطرات گذشته قاسم خزانه دار

در سال ۱۳۳۰ هـ ش من در نمایندگی "د افغانستان بانک" (بانک مرکزی) در مزار شریف وظیفه دار بودم. این نمایندگی بانک متشکل بود از آمر نمایندگی بحیث مدیر، مامور محاسبه، کاتب محاسبه، سرکاتب کنترل "که من بودم"، خزانه دار و دو نفر صراف. خزانه دار محمد قاسم نام داشت، که فارغ التحصیل کورس بانکداری و جوان مؤدب و خوش برخورد از اهالی اندراب بود. روزانه داد و ستد زیاد صورت میگرفت و پیش آمد ما با مراجعین طبق مرامنامه بانکداری احسن و نیکو بود. یک روز هیئتی مرکب از مامورین وزارت مالیه، از طرف مستوفیت، نماینده ای از طرف ولایت و یک وکیل از مجلس مشوره "نماینده مردم" در نمایندگی تشریف آورد، تا خزانه پس انداز بانک را موجودی نماید. ترتیبات لازم اتخاذ شد و هیئت شروع به موجودی و شمارش بانکوتهای خزانه پس انداز کرد. شمارش آنها به نصف رسیده و نزدیک ظهر بود که هیئت با یک بندل بانک نوت با بسته بندی عجیبی برخورد. این بندل بانکوت هزار افغانیگی که شامل یک صد قطعه و مساوی به یکصد هزار افغانی بود، طوری بسته بندی شده بود، که در هر دو طرف بندل یک، یک نوت هزار افغانیگی جا داده شده و در وسط یعنی داخل بندل 98 ورق سفید به قطع و برابری نوتهای هزار افغانیگی گذاشته شده و بسته شده بود. کارتنی که این بندل در آن جا داده شده، کارتن خاص بانکوت و کاغذ سفیدی که به کار رفته بود، عین کاغذ بانکوت بود، اما بدون کدام علامه و یا نشانه. با مشاهده این حالت هیئت خزانه دار فوراً به جعل کاری، دزدی و اختلاس مال بیت المال متهم نمود و چون قضیه شکل جنائی را

گرفته بود، از پولیس امنیه درخواست کمک کرد و سرمامور پولیس نیز به تعداد اعضای هیئت اضافه شد. خزانه دار که تمام جریان را با چشمان باز شاهد بود، رنگش به مانند گچ سفید گشته دست و پایش میلرزید و به اصطلاح اگر صد کارد میخورد قطره ای خونس نمیچکید. او ازین نمیترسید که کاری خلافی کرده و بدام افتاده، زیرا این کار را نکرده بود، او از اتهامی که بر او وارد شده و از بی قانونیها میترسید و آینده شوم خود را از همین حالا پیش بینی میکرد. خزانه دار از همان دقیقه تحت نظارت و مراقبت پولیس قرار داده شد. و از همان شب تحقیقات شبانه در محل نمایندگی بانک از طرف هیئت و پولیس آغاز شد. شب اول با پرسانهای شفاهی و کتبی آغاز شد و چون خزانه دار از همه چیز اظهار بی اطلاعی کرد، که واقعاً اطلاع نداشت، تحقیقات هیئت بدون نتیجه پایان یافت. شب دوم تحقیقات جدیتر و سختتر بود و کوشش میشد با وسائل ممکنه از قبیل تهدید و توبیخ و ضرب و شتم خزانه دار به اقرار وادار گردد، که نیز بی نتیجه بود. اما در شب سوم که استخوان سخت بُجُل گوسفند را بالای پشت دست خزانه دار بیگناه گذاشتند و یک پایه سنگین یک میز بزرگ را بالای بُجُل گذاشتند و یک نفر خواست بالای میز بالا شود و فشار بیاورد، فغان خزانه دار بلند شد و لب به عجز و الحاح کشود و گفت: میگویم. او را ازان حالت نجات دادند و دقایقی چند مهلتش دادند، تا نفس بکشد. آن وقت آن بخت برگشته گفت: "من این پول را با حسن و حسین در خانه شان قمار زدم."

تصادفاً خانه حسن و حسین از آنجا فاصله ای زیاد نداشت و نزدیک بود. در آن واحد حسن و حسین متعجب و رنگ پریده حاضر گردیدند و از همه چیز اظهار بی اطلاعی کردند و خزانه دار در مقابل آنها سرش خم بود و در باطن ازین دروغی که گفته بود، خجالت میکشید. با آنهم هیئت به این قدر اکتفاء نکرده فردایش از تمام اهل گذر اقرار شرعی ترتیب و داخل دوسیه نمودند که در خانه حسن و حسین هیچگاه قماربازی صورت نگرفته و بعد ازین هم صورت نخواهد گرفت. شب چهارم که تحقیقات قاسم با جبر و شکنجه آغاز شد قاسم بیچاره برای یک جان خلاصی موقت گفت: "این پول را در اندراب به اسم برادرانم زمین خریده ام."

فردایش دو نفر از اعضای هیئت با پولیس موظف و قاسم در یک موتر جیب نشستند و رهسپار اندراب شدند و در آنجا برای دو روز تحقیقات همه جانبه کردند که در نتیجه تمام گفته های خزانه دار دروغ و صرف برای جان خلاصی بوده است. بعد از آن ما در باره محمد قاسم خزانه دار چیزی شنیدیم و دیگر او را ندیدیم. خزانه دار دیگر از مرکز آمد و کارها بشکل عادی ادامه یافت. سال بعد من به قصد تقریح به کابل رفتم و برای ملاقات یکی از دوستانم که در توقیفخانه ولایت کابل تحت نظارت بود، سری زدم قاسم خزانه دار را نیز در آنجا دیدم. بعد احوالپرسی گفت: "تاکنون در توقیف هستم. درین اواخر برادرانم ملک و زمین موروثی را به

فروش رسانیده و تحویل خزانه دولت نموده اند، شاید در همین روزها از حبس رها گردم." سالهای زیاد بعد ازین واقعه، زمانی که من شامل فاکولته حقوق بودم، شبانه در هتل کانتی ننتل که تازه افتتاح شده بود، کار میکردم. این هتل نیز یک خزانه به نام خزانه روی دست، داشتند که درین خزانه عین اتفاق نمایندگی بانک مزار اتفاق افتاد؛ به این شکل که خزانه دار در تأدیات خود مرتکب اشتباه شده و مبلغی هنگفتی متضرر شده بود. وقتی که قضیه را با بالاترها در میان گذاشت و آنها متیقن شدند که خزانه دار عمداً کدام عمل خلاف را مرتکب نشده و صرف اشتباه نموده، مبلغ ضایع شده را به او مجرا دادند و خزانه دار کماکان به وظیفه خود ادامه داد. اما امروز ماشاءالله حوصله "مقامات صالحه" مملکت ما یعنی کسانی که حق و صلاحیت پرسش را دارند، آن قدر فراخ است که به میلیونها و تریلیونها غارت میشود و مرتکبین شناخته و افشاء میشوند و فقط به گفته "من نکرده ام" و یا "این گیها دروغ است" و "من رد میکنم" قناعت همه حاصل میشود و پول و دارائی بیت المال مانند شیر مادر خورده شده و فراموش میگردد؛ نه به آن شوری شور و نه به این بی نمکی!!! ختم